

کتابی^(۱) که نوشته حاضر مأخوذ از آن است، گزیده و گردآورده درخشانی است به زبان آلمانی توسط پرافتخار و متوسومدار از کلیات آثار فوکو، اعم از مکاتبات، مصاحبه و گفت و گوها و ... این نوشته، بخشی از مقاله ای است به قلم فوکو به نام «ادیپوس: مردی که زیاد می دانست»^(۲) (گزینش از سوی خود گردآورنده کتاب است) سعی بر این بود که نقل قولهای فوکو از تراژدی ادیپوس شهریار، برگرفته از برگردان فارسی این اثر به قلم آقای شاهرخ مسکوب باشد.^(۳) ولی در اکثر موارد تطابق چندانی - نه به هیچ رو از حیث جان مایه - میان این دو موجود نبود. نخست فکر کردم شاید فوکو نقل به مضمون کرده، شاید هم متن یونانی را پایه قرار داده است و این متن افزوده‌ها و کاستی‌هایی دارد. (من به هیچ وجه سوفوکلس شناس نیستم) لیکن دقت و تاکید باز گفت‌هایش این گمان را از بین برد. برگردان برجسته آقای مسکوب هم خواننده را - در صورت اندکی حوصله و حس کاوش - برای مراجعه و فهم بهتر این مقاله، بسنده است.

احتمالاً آقای مسکوب، به ترجمه آزاد دست زده است. باری به هیچ رو بد نیست که خواننده، پیش از فرانت این نوشته تیزبینانه، تراژدی ادیپوس تیزبین بی نوار را یکبار - یا یکبار دیگر هم - بخواند.

جناپتی مرتکب شده‌اند ولی خود خواسته نبوده است؛ اینکه هنگام کشتن آن فرد، نمی‌دانست یابی لاتیوس در میان است. دفاعی از این دست، از جانب شخص سوفوکلس در ادیپوس شهریار، به هیچ رو عرصه نمی‌شود. تازه در ادیپوس در کلونوس به ادیپوس کور و رنجور برمی‌خوریم که در سراسر نمایشنامه، شکوه‌کار می‌گوید: «هیچ کاری از دستم ساخته نبوده، خدایان بودند که برانیم دام نهادند.» در ادیپوس شهریار،

یک بار هم جتنی با اشاره به بی‌گناهی اش از خود دفاع نمی‌کند. دغدغه او یک چیز است: قدرت [این که] آیا خواهد توانست قدرتش را حفظ کند؟ از آغاز تا پایان نمایشنامه، موضوع بر سر قدرت است.

در در آمد، ساکنان نیای، به سبب طاعون دست به دامان ادیپوس فرمانروا می‌شوند: «تو قدرت داری، تو باید از طاعون‌نمان برهانی.» و او پاسخ می‌دهد: «بسی مایلم شما را از طاعون برهانم، زیرا این طاعونی که گریبانان را گرفته، به فرمانروایی و پادشاهی من نیز مربوط است.» آن چه او را وامی‌دارد که راه حل معضل را بیابد، میل به حفظ تاج و تخت خویش است. و هنگامی که پاسخهای خطاب به او آهسته آهسته هرناک می‌شوند، هنگامی که پیام سروش

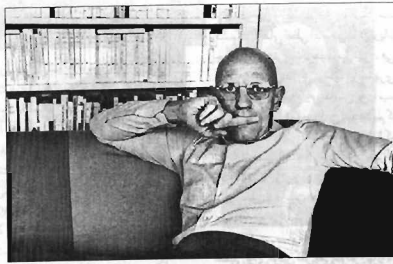
خود عنوان تراژدی جانب توجه است: ادیپوس، یعنی ادیپوس شهریار، [Oidipous tyrannos] ترجمه واژه tyrannos دشوار است و ترجمه، معنای دقیق این کلمه را بدست نمی‌دهد. ادیپوس مرد قدرت است، مردی که قدرت معنی را می‌ورزد، روشنگر این نکته است که عنوان نمایشنامه سوفوکلس، ادیپوس زناپیشه یا ادیپوس پدرکش نیست، بلکه چنین است: ادیپوس شهریار، از چه روست که ادیپوس در مقام شهریار مخاطب قرار می‌گیرد؟

می‌توان اهمیت مضمون قدرت را در تمام طول نمایشنامه تشخیص داد. آنچه ضمن کل نمایشنامه بدان پرداخته می‌شود، اساساً قدرت ادیپوس است و این که او حس می‌کند قدرتش در معرض تهدید قرار گرفته است.

در سراسر تراژدی، ادیپوس نمی‌گوید که بی‌گناه است، نمی‌گوید که شاید



به او می‌رسد و پیشگو نیز آشکارا به او می‌گوید که گناهکار است. ادیبوس در پاسخ حرف‌زایی گشای خود نمی‌زند بلکه به تیر زبانش می‌گوید: «تو قدرتم را می‌خواهی؛ سبیه کرده‌ای تا قدرت‌ت را از چنگم بدرآوری.» او از این اندیشه که ممکن است پدر یا شهریار را کشته باشد به خود نمی‌لرزد. آن‌چه او را به لرزه می‌اندازد، آسیب رسیدن به قدرت اوست.



آن است که وقتی سپس ادیبوس قدرت را به کرش رامی‌گذارد، و اینس مکالمه نمایشنامه، همچنان بر محور قدرت می‌چرخد. آخرین کلام خطاب به ادیبوس، بیش از آن‌که او را به درون قصر ببرد، از سوی شهریار جدید کرش گفته می‌شود: «دیگر نخواه که سروری کنی.» کلمه‌ای را که بدین ترتیب به کار می‌برد، [Kratein] است، یعنی دیگر قرار نیست ادیبوس امر و نهی

نماید. «تو از دلفی کلام سرورش آوردی اما این سخن را تعریف کرده‌ای؛ زیرا تو، پسر لاتیوس، مدعی قدرتی هستی که منم از زنی شده.» این‌ها هم ادیبوس حس می‌کند از جانب کرش در معرض تهدید قرار گرفته است، ولی نه از حیث بی‌گشایی یا گناهکاری، بل از حیث قدرت‌تاش. مضمون اصلی همه این رویدادها، از آغاز تا انجام نمایشنامه، قدرت است.

وقتی در اواخر نمایشنامه حقیقت مکتوف می‌گردد، وقتی غلام اهل کورنتس به ادیبوس می‌گوید: «دل نگران مباش، تو پسر پولیبوس نیستی»، ادیبوس در این اندیشه نیست که اگر پولیبوس نباشد، لاجرم پسر شخص دیگری، شاید پسر لاتیوس است. می‌گوید: «این همه را می‌گویم تا مایه ننگ من شود، که مردم گمان برند من پسر یک غلامم؛ حتی اگر پسر یک غلام هم که باشم، باز چیزی نتواند مرا از قدرت‌توزنی بازدارد و من نیز چون هر شهریار دیگری، شهریارم.» دوباره موضوع سر قدرت است. وقتی اکنون به عنوان آخرین شاهد، غلام اهل کیتارون، اظهار می‌کند او را بلندپایه‌ترین مرد قضاوت، حکمروا می‌خواند، در مقام حاکمی که او را تهدید به شکنجه می‌کند، حقیقت را از چنگش درمی‌آورد. وقتی حقیقت عیان می‌گردد، وقتی دانسته می‌شود که ادیبوس که بود و چه کرد، قتل پدر و زن نامادر، مردم‌ثنای چه می‌گویند؟ مانو را شهریار خویش نامیدیم. یعنی مردم‌ثنای ضمن آن‌که در ادیبوس، کسی را برمی‌شناسند که شهریارشان بوده است، از خلال کار بست فعل ماضی - «نامیدیم» - زین پس، تاح و تخت او را زبناکاری می‌خوانند. مضمون اصلی، سقوط ادیبوس است، زبناکاری او در قدرت، دلیل این امر

کند. کرش همچنین می‌افزاید: [akratesas] که به این معناست: «بیس از آنکه قله فتح شد.» که ضمناً نوعی بازی لفظی هم است که در آن، a، معنایی سلسلی یا پستی دارد: «دیگر مالک قدرت نیوی» به طوری که [akratesas] هم‌زمان بدین معناست: «ای تویی که قله را فتح کرده‌ای و اکنون دیگر مالک قدرت نیستی.» سپس مردمان وارد می‌شوند و برای آخرین بار به ادیبوس سلام می‌دهند، به این کلمات: «ای تویی که [kratysmos] بودی.» یعنی «تویی که بر چنگ قدرت بودی.» نخستین سلام مردم‌ثنای به ادیبوس [در آغاز نمایشنامه] چنین بود: [okratynom oidipous] یعنی «ادیبوس قادر و مطلق!» کل تراژدی، میان این دو خطاب مردم‌جرمان دارد. تراژدی قدرت و مالکیت قدرت، ولی چیست این قدرت ادیبوس؟ چگونه می‌توان آن را خصلت‌نمای کرد؟ شناخته آن، در دل اندیشه، تاریخ و فلسفه یونان از زمان نهفته است. ادیبوس [basileus anax] نامیده می‌شود. (یعنی نخستین مردان؛ کسی که در خود [krateia] قدرت دارد و حتی [tyrannos] نام می‌گیرد. در اینجا [tyrann] از نایب به معنای مطلق کلمه فهمید، مسلماً راست است که پولیبوس، لاتیوس و همه دیگران نیز [tyrannos] خوانده می‌شوند. شماری از ویژگیهای این قدرت، در تراژدی ادیبوس رؤیت‌پذیر است. ادیبوس قدرت دارد، لیکن او قدرت را طی رشته‌ای‌ها از سرگذشتها و ماجراجویی‌ها بدست می‌آورد، چیزهایی که



او را - به عنوان کودکی سرزاهی و گمشده، مسابری سرگردان - نخست بدل به رقت‌انگیزترین انسان ساختد و سپس به قدرتمندترین مرد، او سرنوشی دگرگون شونده را از سر گذرانده است. آن گاه که او را فرزند پولیبوس می‌دانستند، در اوج بود هنگامی که بدل با آواز شهرها شد، در قعر جای گرفت. بعدها دوباره قله را فتح کرد. می‌گوید: «سالهایی که مرا رشد داده‌اند، گاهی نقش بر زمین کردند و گاهی فرازم داشتند.» ای سرنوشی آونگ گونه، بارزه در قسم افراد است: نخست



حیات [و قالب] حکایت و اثر قهرمانان حماسی که شهر و سرزمین پدری را ترک گفته‌اند و بعد از گذراندن خواهی‌های متعدد، آوازه را باز یافته‌اند و قسم دیگر، هیئت تاریخی جباران یونانی در پایان سده ششم و آغاز سده پنجم [پیش از میلاد]. جبار کسی بود که پس از پشت سر گذاشتن زنجیرهای از ماجراها، به اوج قدرت دست می‌یابد. مع الوصف همواره در معرض تهدید است، که قدرتش را از دست بدهد. بالاپذیری سرنوش، بارزهای است برای قالب جبار، آن گونه که در متون یونانی آن عصر، وصفش آمده است.

ادیبوس کسی است که پس از تجربه محنت به آوازه رسید، کسی که پس از قهرمان بودنش شهر یاز شد. مسلماً از آن رو شهریار شد چرا که با کشتن آوازه خوان الاهی، آفت را از شهر تبار دور کرد، ماده سگی که هر آن کس را که قادر به فرو گشاییدن جیستاش نبود می‌کشت. او شهر را نجات داد، اسکان

آن را فراهم آورد که شهر خود را سلمان دهد که بعد از آن آن نفس‌اندگی اش، نفس بکشد، ادیبوس برای توصیف این نجات شهر، مفهوم [Orthosan] را به کار می‌برد، «سلمان دادن» [orthosan polin]، «سلمان دادن شهر» ولی از قضا همین بیان را در متن سولون (۳) نیز می‌یابیم. سولون که بواقع نه جبار، بل قانونگذار بود، به خود می‌بالید از این که در پایان سده ششم، شهر آن را سلمان داده است. شاخصه ویژگی نمایی همه جباران است که در یونان، طی سده‌های هفتم و هشتم ظهور کردند. در این امر نکته است، نه فقط اوج‌ها و حقیض‌ها را از سر گذرانده‌اند، بلکه نقش آنها این بود که شهرها را از خلال تقسیم اقتصادی عادلانه (همچون کیپلوس (۵) در کورنثس) یا از خلال قوانین عادلانه (همچون سولون در آتن) سر و سامان دهند. یعنی دو خصیصه بنیادین جباران یونانی، آن گونه که متون عصر سوفولکس یا عصر پیش از آن، حاکی از آنند، در ادیبوس نیز مجموعه‌ای از

خصیصه‌های خصلت نمایی، نه دیگر مثبت بل منفی - جباران را می‌بینیم، در کشمکش‌های لفظی ادیبوس با تیرزیاس و کرزن و همچنین حتی با مردم، چیزهای بیشتری نگاهد می‌شود. فی‌الثلث کرزن به او می‌گوید: «تو در اشتباهی و می‌پنداری تو خود این شهری و شهر از آن توست؛ مسلماً من هم سهمی از این شهر دارم، تعامش تو را نیست.»

اکنون اگر به ماجراهای بندبسته که متأخر دوت درباره جباران کهن یونانی حکایت می‌کند، حاصه درباره کیپلوس اهل کورنثس، می‌بینیم که سخن از کسی است که می‌پندارد شهر از آن اوست. کیپلوس می‌گفت، زئوس شهر را به او داده است و او آن را به شهروندان، درست همین امر را در تراژدی سوفولکس می‌یابیم.

بر همین سیاق، ادیبوس کسی است که هیچ اهمیتی برای قوانین قائل نمی‌شود و آنها را با تجلیات اراده و خواست اش و اوامر خود جایگزین می‌کند. به روشنی این را می‌گوید، وقتی کرزن او را بدین خاطر که قصد سرانزندن دارد سرزنش می‌کند و می‌گوید که این تصمیم عادلانه نیست، ادیبوس جواب می‌دهد: «هرایم مهم نیست، عادلانه باشد یا نباشد، باید اطاعتش کرد.» خواست او بدل به قانون شهر می‌شود. درست در آن لحظه‌ای که سقوط ادیبوس آغاز می‌گردد، همسر ابا ن مردم، عدالت او را به یاد سرزنش می‌گیرند، چرا که او dikē را خوار داشت. بنابراین در ادیبوس می‌توان هیلانی را باز شناخت نشان گذارده و پراخته و دست پروده اندیشه یونانی سده پنجم، جبار.

این حیات جبار یا توران، نه فقط از خلال قدرت، که همچنین از خلال سخن معینی از دانش ویژگی می‌یابد. جبار یونانی صرفاً داننده قدرت نبود، او کسی بود که قدرت را در دست داشت چرا که بر دانشی معین چیزی بود یا به هر حال ثابت می‌کرد که چیزی است - دانشی که از حیث تأثیر گذاری بیش از سایر دانشها بر آن نفوذ داشت. همین وضع نیز در خصوص ادیبوس واقع است، ادیبوس کسی است که موفق شده با تیرون اندیشه‌اش، از خلال دانشش، جیستان مشهور ابوالهول را فرو گشاید. این سان، همان گونه که





سولون دریافت، باید شهر آن را قوانین عادلانه دهد و قاطعانه به اجرا درآورد. توانست شهر را سامان بخشد، چسرا که فرزانه [sophos] بود، ادیبوس نیز به همین گونه توانست معانی ابوالهول را حل کند، چرا که sophos بود. این دانش ادیبوس از کجاست؟ چگونه می توان سرشتش را نمایاند؟ دانش ادیبوس در سراسر روز نمایان شده سرشت نمایی می شود. ادیبوس بر حسب هر فرصت می گوید که

او بر دیگران نظر یافته است، که چیستان ابوالهول را فروگشایده است. که شهر را به یاری آنچه [gnome] می نامد، نگرش [techné] (فن) -رهایی بخشیده است.

گاهی اوقات، برای توصیف نوعی دانشی که واجد آن است، خود را در مقام آن کس که باید است، [heureka] می نامد، این واژه ای است که ادیبوس غالباً به کار می برد تا نشان دهد روزگاری چه کرده است و هم اکنون چه می کند. اگر ادیبوس چیستان ابوالهول را حل کرده است، لاجرم از آن رو بوده که او دریافته است. «اگر بر آن است که شهر بتای را از نو [از این بلای تازه یعنی طاعون] نجات دهد، باز هم باید بیاید. [heurskein] و از ه مذکور به چه معناست؟ فعالیت «بافتن» در ابتدای نمایشنامه، به مثابه امری و ویژگی می باید که آدمی بکشد، تنها انجامش می دهد. ادیبوس بیسته بر این نکته تأکیدی کند.

«آن گاه که چیستان ابوالهول را فروگشایدم، از هیچ کس یاری نخواستم.» این را به مردم و پیشگوی می گوید. به مردم می گوید: «شما به هیچ راه نمی توانستید یاری ام کنید تا چیستان ابوالهول را فروگشایم، در برابر آواره خوان الهی هیچ کاری از شما بیان ساخته نبود.» و نیز زبانش را خطاب قرار می دهد: «چگونه پیشگوی هستی تو که توانستی تبار را از شر ابوالهول برهانی؟ آن گاه که جمله در هر آس زرف بودند، من تنهایی تباری را برهانیم؛ از هیچ کس دانشی

نطلبدم، هیچ بیکی را به خدمت نگرفتم، من به تنهایی از پستی برآمدم.» بافتن چیزی است که آدمی به تنهایی انجام می دهد. و ادیبوس مرتضی است که پیوسته می گوید: «دور و بر را نگرستم، هیچ کس نیارست بپدی دهد، چندان و گوشایم را کشودم، هیچ ندیدم.» فعل [oida] که همزمان به معنای «باستن» و «دیدن» است، اغلب توسط ادیبوس به کار می رود [oedipus]. (ادیوس) کسی است که قادر به کشیدن دیدن و باستن است، او مرد دیدن است، مرد نگاه. تا به آخر نیز این گونه خواهد بود. وقتی که ادیبوس در دام می افتد، لاجرم از آن روست که او در آوازه اش معطوف به یاقتن، شاهدان را به شهادت دامن ولداشته، به یاد کرد ملزم داشته و مشخصاً از فرمان داده است که بررسی کنند، تا بدان لحظه ای که در دره های کیتارون، رد غلامی پیدا شد که در زنگاه حاله بوده و حقیقت را می دانست، دانش ادیبوس، از این قسم دانش تجربی است، در عین

حال، دانش تنها [و مجرد] و مبتنی بر تعمق انسانی است که می خواهد کاملاً پنهانی، بی آن که به نتیجه می گویند تکیه کند، بی آن که گوش به حرف کسی بسپارد، ببیند، دانش خودگامانه فرد حیار که می تواند شهر را به نیروی خودش اداره کند و بر این امر قادر است. استعاره آن کسی که اراده می کند و فرمان می دهد، اغلب اسوسی ادیبوس به کار گرفته می شود، تا نشان از کردار او باشد. ادیبوس، ناخداکی است گشوده بر مماغه کشتی، جشها را درست از آن رو که جشها را برای آن چه هر یک رخ می دهد می کشاید، امر تصادفی را می یابد، امر نامنتظر را، سر نوشت را [tyche] را. ادیبوس بر دام می افتد، چرا که مردی است بانگامی خودگامه، نگاهی گشوده به روی چیزها.

آن چه قصه دارم نشان دهم این است: نهایتاً ادیبوس در نمایشنامه سوفولکس، نوع عینی از آن چیزی را به نمایش می گذارد که دانش - و قدرت - و دانش می نامد، از آنجا که او نوعی قدرت جبارش و منزه از اعمال می کند، قدرتی که روگردان است از سرورش خدایان، که او قصه شهنش را اندازه و همچنین از آنچه خلق می گوید [لاجرم] خود را در فشار می یابد که حکم براند بدین شیوه که سر انجام کاملاً به تنهایی، کاشف شهادت آثانی باشد که دیده اند. [...] ادیبوس بی آنکه خواهد، پیشگوی خدایان را با حافظه انسان یکی می سازد. دانش ادیبوس، زادت قدرت او، زیادت دانش او، بر وندش ساختند، حلقه به دورش بسته شد به سخن بهتر، هر در تکه بهم بیونند خود، ادیبوس همراه قدرت منزه ای اش بدل به چیزی زیاده [و قابل چشم پوشی] شد. تصویر ادیبوس، بر این هر دو تکه، هیب و حیولار می گردد. ادیبوس با قدرت جبارش، واجد قدرتی زیاده بود، بر دانشش، زیاده می دست، افزون بر این زیادت، شوهر مادرش هم بود و برادرش نیز. ادیبوس، انسان زیادت بود، انسانی که بیش از هر چیز، زیاده دارد؛ در قدرتش، در دانشش، در خنواده اش، در جنبشش، ادیبوس؛ این [سخنه بدل] همزدای که بس بسیار بودنست به شقایقمان آنچه جوانان می دانستند و آنچه را که خدایان گفته بودند. ■

پانوشت ها:

1. Foucault / Ausgewahlund vorgestellt von pranu Mazumadar / philosophie jetzt / dtv taschenbuch verlag / Juli 20

2. Kong Oedipus: Der Mann, der zuviel wusste. Übersetzt von Horst Bruhman. Letre International, Nr. 5, 11 Vj. 1989, S. 71f

۳ انسان های تبار یافته سرفولکس / ترجمه شامرخ سکتوب و شرکت سهامی انتشارات خوارزمی / چاپ سوم ۱۳۷۸

4 Solon (حدود ۵۸۰ - ۶۲۰ قبل از میلاد) سیاستمدار یونانی که در ۵۹۲ قبل از میلاد، اولین قانون اساسی دولت و در آن تأسیس کرد

5 Kypselos سیاستمدار یونانی سده هفتم پیش از میلاد. او در ۶۵۰ حکومت خنواده ای را بخایدها و پدید و خود حیار شد